



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۹/۲۶

هشت صبح

طالب ها و داعیه بر گشت شاه

از ورود ستون‌های وسایط طالبان و دسته‌های مسلح آنان به کابل ۲۲ سال گذشت. طالبان در چهارم میزان سال ۱۳۷۵ بر سرربی مسلط شدند. نیروهای نظامی حکومت آن زمان با آن که از لحاظ تعداد و وسایط نظامی چیزی از طالبان کم نداشتند، اما به دلیل همکاری فرماندهان محلی با گروه طالبان و روحیه ضعیف نیروهای حکومتی، طالبان موفق به شکست خط دفاعی سرربی شدند. با شکست خط دفاعی سرربی بی‌سروسامانی و پریشانی بر نیروهای نظامی حکومت وقت غلبه یافت و رهبران آن حکومت تصمیم گرفتند که از کابل عقب‌نشینی کنند. اولین دسته‌های نظامی طالبان و ستونی از وسایط آنان عصر پنجم میزان سال ۱۳۷۵ وارد کابل شدند و تا شام آن روز، بخش‌های مرکزی شهر به دست این گروه افتاد. نیروهای نظامی حکومت وقت به جبل‌السراج و وادی پنجشیر عقب‌نشینی کردند.

قبل از این که طالبان جلال‌آباد و سرربی را تسخیر کنند، اتفاق‌های جالبی در کابل افتاد. حکمتیار در ماه می سال ۱۹۹۶ توافق‌نامه پایان جنگ با حکومت برهان‌الدین ربانی را امضا کرد. او یک ماه بعد از لغمان به کابل آمد و کرسی صدارت حکومت استاد ربانی را احراز کرد. حکمتیار در ماه جولای کابینه‌اش را تشکیل داد و به عنوان نخست‌وزیر حکومت استاد ربانی رسماً به کار آغاز کرد. پیش از این که حکمتیار با حکومت استاد ربانی به توافق برسد، تنظیم او زیرمجموعه یک ائتلاف سیاسی- نظامی بود که در آن جنرال دوستم و رهبران حزب وحدت نیز عضو بودند. هدف اعلام شده این ائتلاف به که نام شورای هم‌آهنگی یاد می‌شد، تسخیر نظامی ارگ و پایان عمر حکومت استاد ربانی از راه زور بود. با ورود حکمتیار به کابل و احراز کرسی صدارت، خلی بزرگی در شورای هم‌آهنگی به وجود آمد. البته پیش از ورود حکمتیار به کابل نیروهای حزب وحدت و جنرال دوستم از اثر فشار شدید نظامی طالبان و نیروهای نظامی حکومت وقت، در غرب کابل پراکنده شدند. اما حزب وحدت در مناطق مرکزی و جنبش جنرال دوستم در شمال حضور نیرومند داشتند.

احراز کرسی صدارت توسط حکمتیار به عمر شورای هم‌آهنگی پایان داد. پس از آن حزب وحدت و جنبش با آن که سند متارکه با حکومت استاد ربانی امضا نکرده بودند، از مخالفت جدی مسلحانه با آن حکومت دست کشیدند. حکمتیار در آن زمان پیوسته می‌گفت که برای جلب همکاری جنرال دوستم و حزب وحدت با حکومت تلاش می‌کند. اما پیوستن حکمتیار به حکومت استاد ربانی و تلاش‌های سیاسی دیگر برای هم‌سویی گروه‌های قومی و سیاسی مختلف با این حکومت، مانع پیش‌رفت‌های نظامی طالبان نشد. با احراز کرسی صدارت از سوی حکمتیار، طالبان از راه لوگر به ننگرهار حمله کردند و برخی از فرماندهان پرنفوذ مشرقی هم در تورخم در یک کمین کشته شدند. پس از این حادثه طالبان جلال‌آباد را تسخیر کردند. پیش از تسخیر جلال‌آباد، طالبان تلاش می‌کردند که از راه میدان‌شهر، وارد کابل شوند، اما نتوانستند. تصور می‌شد که جنگ در اطراف کابل به بن‌بست رسیده است، اما با احراز کرسی صدارت توسط حکمتیار به جای این که بن‌بست به سود حکومت برهان‌الدین ربانی تحکیم شود، به نفع طالبان شکست. داستان زوال مشروعیت رهبران سیاسی و نظامی پشتون به دست طالبان چیزی است که باید جداً مورد مطالعه قرار گیرد.

طالبان به جلال‌آباد حمله کردند و بدون این که با مقاومتی روبرو شوند، این شهر را به تصرف خود درآوردند. فرماندهان محلی حکمتیار و تنظیم‌های دیگر در مشرقی به طالبان تسلیم شدند. به نظر می‌رسید که طالبان دل و دماغ همه مردم مناطق پشتون‌نشین را تسخیر کرده بودند و بیش‌تر رهبران سیاسی و نظامی پشتون، حتا در پایگاه‌های قدرت‌شان، ربطشان را با وضعیت از دست داده بودند. شاید به همین دلیل بود که حاجی قدیر به رغم مشروعیت و محبوبیتی که در مشرقی داشت، نتوانست از پایگاه قدرتش در برابر طالبان دفاع کند. شاید او به این نتیجه رسیده بود که دیگر محبوبیتش به اندازه گروه طالبان نیست. جلال‌آباد در آن زمان مثل قندهار و هلمند، گرفتار هرج‌ومرج نبود. حاجی قدیر و ایتلافی از رهبران نظامی تنظیم‌های مختلف، امنیت شهر را تامین کرده بودند. حتا مردمی که از اثر جنگ‌های تنظیمی از کابل فرار می‌کردند، به

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رایرلو مخکې په خیر و لولئ

جلال پناه می‌پردند. این وضعیت نشان می‌دهد که حاجی قدیر و اشخاصی که ملیشه‌های وفادار به او را رهبری می‌کردند، مشروعیت محلی داشتند، اما با وجود آن، جلال‌آباد بسیار به ساده‌گی به دست طالبان سقوط کرد. با سقوط جلال‌آباد طالبان به سرعت به سمت سرخ‌رود و سروبی پیش‌روی کردند.

یک روایت این است که فرماندهان محلی حکمتیار در سروبی و روستاهای اطراف آن به گروه طالبان تسلیم شدند و خط اول به سود این گروه شکست. روایت دیگر این است که تسخیر جلال‌آباد و تبلیغاتی که در پی آن صورت گرفت، طالبان را به عنوان یک نیروی پیروز، در اذهان عمومی جا انداخت و همه مخالفان این نیرو از لحاظ ذهنی شکست خوردند. واقعیت این است که تبلیغات گروه طالبان هم در آن زمان بسیار دقیق و مؤثر بود.

در این هیچ تردیدی نیست که طالبان متحد ارتش پاکستان بودند/هستند. ظهور طالبان در سال ۱۹۹۴ در روستای اطراف قندهار در آغاز معلول هرج‌ومرج وحشت‌ناک حاکم بر آن روستاها و شهر قندهار بود، اما رفته‌رفته این گروه به متحد پاکستان بدل شد. سازمان‌های مذهبی پاکستان روی این گروه سرمایه‌گذاری کردند. رهبران طالبان هم فارغ مدرسه‌های دینی‌ای بودند که یا در خاک پاکستان قرار داشت، یا متأثر از افکار دیوبندی سازمان جمعیت‌العلمای پاکستان بود. روستایی‌های اطراف قندهار که از هرج‌ومرج ملیشه‌های غیرمسوول به ستوه آمده بودند از جنبش طالبان استقبال کردند. حتا برخی از ملیشه‌های آن مناطق در بدل تضمین امنیت جان‌شان را تفنگ‌های‌شان را به طالبان سپردند. حتا مردم شهرهای لشکرگاه و قندهار هم به طالبان در بدل تامین امنیت مشروعیت دادند. اما داستان تسخیر برخی از مناطق امن، از جمله جلال‌آباد توسط طالبان اندکی متفاوت است. تبلیغات مؤثر طالبان در تسخیر مناطقی که قربانی هرج‌ومرج نبودند، زیاد نقش داشت.

طالبان در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ چنان وانمود می‌کردند که برای مهار ملیشه‌های غیرمسوول، بازکردن راه‌ها و تامین امنیت مبارزه می‌کنند و در آخر کار از ظاهرشاه دعوت می‌کنند تا به کشور برگردد و زمام امور را به دست بگیرد. روشن است که این نوع تبلیغات را برای طالبان کسانی تنظیم می‌کردند که با روش‌های تبلیغات، جنگ روانی، عملیات اطلاع‌رسانی و تسخیر اذهان آشنا بودند و در این زمینه تخصص داشتند. ملاهای عادی نمی‌توانستند چنین تبلیغاتی را تنظیم کنند. به احتمال بسیار قوی متخصصان پاکستانی تبلیغات، طالبان را کمک می‌کردند. طالبان به طور مستقیم اعلام نکرده بودند که برای برگشت ظاهرشاه مبارزه می‌کنند، به طور غیرمستقیم همین انتباه را در اذهان ایجاد می‌کردند. بحث برگشت ظاهرشاه صرف در تبلیغات مطرح نبود. به نظر می‌رسد که نوعی هم‌آهنگی هم بین دفتر پادشاه سابق در روم و برخی از رهبران طالبان به وجود آمده بود. به نظر می‌رسد که در آن زمان برخی از رهبران طالبان و شماری از حامیان آنان شاه سابق و اطرافیان او را اغفال کرده بودند.

موضوع برگشت ظاهرشاه پس از اشغال جلال‌آباد به دست طالبان بسیار جدی شد. طالبان در روزهای ۱۲/۱۱ سپتامبر سال ۱۹۹۶ جلال‌آباد را اشغال کردند. در همان روز ۱۲ سپتامبر دفتر شاه سابق در روم یک نامه خبری نشر کرد. در این نامه خبری آمده بود که ظاهرشاه به زودی به کشور برمی‌گردد. قبل از این رویداد، سردار عبدالولی داماد ظاهرشاه به اسلام‌آباد سفر کرده بود و مورد استقبال گرم مقام‌های پاکستانی قرار گرفت. پاکستانی‌ها مثل یک مقام رسمی از سردار ولی استقبال کردند. گفته می‌شود که در آن زمان سردار ولی تا خوست هم آمده بود. استقبال پاکستان از سردار ولی یک اقدام تبلیغاتی بود. پاکستانی‌ها می‌خواستند به دنیا و افکار عمومی افغانستان نشان دهند که طالبان ظاهرشاه را برمی‌گردانند و پاکستان هم با آن مشکلی ندارد. در آن زمان امنیت سراسری و وجود یک حکومت یک‌دست و حاکم بر سراسر جغرافیای کشور، تقریباً به خواست عمومی بدل شده بود. نوستالژی امنیت دوران ظاهر شاه بسیاری‌ها را فرا گرفته بود. تبلیغات طالبان هم دقیق متمرکز بر همین امر بود. این امر در تاریخ سیاسی این دیار به هیچ وجه بی‌سابقه نبود.

واقعیت این است که مشروعیت خاندانی، ارثی و سنتی سلطنت محمدزایی‌ها در این دیار بسیار نیرومند بود. وقتی رهبران مذهبی و قبایلی علیه یکی از شاهان محمدزایی می‌شوریدند، خواستار به قدرت رسیدن یک محمدزایی دیگر می‌شدند. زمانی که عبدالرحمان‌خان برای تحکیم حاکمیت قدرت رهبران قبایلی مشرقی را محدود کرد، این رهبران علیه او قیام کردند. رهبران شورشی در آن زمان خواهان خلع عبدالرحمان‌خان از سلطنت و به تخت نشستن یکی از پسران امیر شیرعلی‌خان بودند. عبدالرحمان‌خان از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۸ با رهبران قبایل غلزابی در مشرقی و جنوب شرق جنگید. رهبران قبایل در تمام این جنگ‌ها خواستار برگشت یکی از پسران شیرعلی‌خان بودند. عبدالرحمان‌خان در سال ۱۸۸۰ با ایوب‌خان یکی از پسران قدرت‌مند شیرعلی‌خان در هرات و قندهار درگیر شد. ایوب‌خان پس از شکست به سلطنت قاجار پناه برد و پس از آن دولت هند بریتانیایی به او پناه داد. رهبران قبایل مشرقی می‌دانستند که او در بریتانیا است و خواستار برگشتش بودند.

عبدالرحمان خان در شمال هم با مشکل قدرت‌مندان محلی مواجه بود. روستایی‌های اوزبیک و تاجیک شمال علیه سلطنت عبدالرحمان شوریده بودند، اما رهبران محلی آنان خواستار به قدرت رسیدن اسحاق خان پسر امیر محمداظم خان بودند. شورش قبایل جنوب علیه حبیب‌الله کلکانی هم در آغاز به نام امان‌الله‌خان شروع شد و بعد نادرخان رهبری آن را به دست گرفت، از جایی که امان‌الله‌خان محبوب بریتانیایی‌ها نبود، نادرخان را به رسمیت شناختند. سلطنت نادرخان هم به دلیل تعلق او به تیره محمدزایی‌ها مشروعیت یافت. در سال ۱۹۹۶ که طالبان کمپین تسخیر کابل و جلال‌آباد را شروع کردند، چیزی حدود ۲۳ سال از سقوط سلطنت ظاهرشاه می‌گذشت. آن زمان ظاهرشاه حیات بود و بخش کلانی از جمعیت آن زمان افغانستان را کسانی تشکیل می‌دادند که از سلطنت ظاهرشاه تجربه زیستن داشتند. با آن که کودتای هفت ثور معیارهای مشروعیت سیاسی را دگرگون کرده بود، اما در سال ۱۹۹۶ اثرات فرهنگ سیاسی سنتی در اذهان مردم وجود داشت و خبر برگشت آخرین پادشاه تیره محمدزایی که در زمانش امنیت تامین بود، برای بسیاری از مردم جذاب بود. از آنجایی که محمدزایی‌ها به لحاظ تباری پشتون و به لحاظ فرهنگی فارسی‌زبان بودند، هر دو گروه قومی با آنان حس بیگانگی نداشتند. مشروعیت سنتی هم به دوام سلطنت آنان کمک کرده بود. این واقعیت‌ها برگشت ظاهرشاه را حتی برای بسیاری از فارسی‌زبان‌ها هم جذاب ساخته بود.

داعیه تبلیغاتی برگشت ظاهرشاه، به پیروزی‌های نظامی طالبان کمک کرد. منظور نگارنده این نیست که پیروزی‌های نظامی طالبان در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ تک عاملی بود، اما بدون شک تبلیغات مرتبط به برگشت ظاهرشاه، به آن کمک کرد. در آن زمان شمار زیادی از اعضای رهبری طالبان درانی‌های قندهاری بودند و این امر هم کمک کرد تا تبلیغات آنان در مورد برگشت ظاهرشاه، قابل قبول جلوه کند. طالبان پنج ماه پیش از تسخیر کابل و جلال‌آباد، ملاهای دیوبندی را در قندهار جمع کردند و به ملامحمد عمر لقب امیرالمومنین بخشیدند. اما تبلیغات برگشت ظاهرشاه را چنان سازمان‌دهی کرده بودند که واقعیت حضور یک «امیرالمومنین» در رأس جنبش طالبان توجه کسی را بر نمی‌انگیزد.

وقتی که طالبان کابل را اشغال کردند، حکومت سرپرست تشکیل دادند. آنان پس از اعدام بدون محاکمه داکتر نجیب، برای هر وزارت یک سرپرست تعیین کردند. آنان اعلام کردند که یک شورای سرپرست اداره کابل را به دست گرفته است. شورای سرپرست هم سبب شد که بسیاری‌ها تصور کنند که طالبان قصد حکومت کردن ندارند و ظاهرشاه را برمی‌گردانند. اما رفته‌رفته روشن شد که طالبان نه تنها قصد ندارند ظاهرشاه را برگردانند، بلکه داعیه گسترش امارت را حتی به خارج از مرزهای افغانستان دنبال می‌کنند. چیزی که در مورد طالبان جالب است همین نکته است. این گروه در تبلیغاتش بسیار ماهرانه خودش را به نحوی می‌نمایاند که در واقعیت آن طور نیست. امروز هم بسیاری‌ها واقعیت حضور یک «امیرالمومنین» در رأس گروه طالبان را در نظر نمی‌گیرند و توهم صلح‌پذیری این گروه را تبلیغ می‌کنند.

با سپاس از روزنامه هشت صبح